

چالش‌های توسعه سیاسی در کشورهای صنعتی غرب مصطفی ملکوتیان^۱

چکیده

بررسی مفهوم و عملکردهای توسعه سیاسی در غرب لزوم تحقیق در دو امر مهم را فراروی ما قرار می‌دهد: اول مبانی فکری فلسفی نظام‌های سیاسی غربی. و دوم کارکردهای مختلف آن‌ها تا کنون. این کارکردها که حتی بسیاری از نخبگان غربی نیز از یادآوری آن شرمندند و برخی از آنان در تلاش برای اصلاح این نظام‌ها برغم خود و برخی دیگر به کلی از آن بریده‌اند، حاکی از وجود انواع سه‌گانه‌ای از نارسایی‌ها و چالش‌های فرهنگی-اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در غرب است و می‌تواند پایه معضلات بزرگتر و بنیان برافکن غرب در آینده قرار گیرد.

واژگان کلیدی: توسعه سیاسی، کشورهای صنعتی غرب، چالش، اومانیسیم، لیبرالیسم، فردگرایی، دموکراسی

مقدمه:

«توسعه سیاسی» (political development) که به عنوان یک صفت برای نظام‌های سیاسی غربی به کار میرود، اساساً با مفهوم پیشرفت در حوزه سیاست که ارمغان انقلاب اسلامی ایران است متفاوت است. جهان غرب در چندین دهسال گذشته به مکانی برای اجرای اندیشه‌های لیبرالی تبدیل شده اما نتوانسته کارنامه مفید و قابل قبولی از خود باقی بگذارد. در این سرزمین‌ها نارسایی‌ها، چالش‌ها، بحران‌ها، مشکلات و طغیان‌های متعددی رخ داده و متأسفانه دولتمردان غربی بازگشتی به بررسی اساسی مبانی فکری، که امروزه نظام‌های سیاسی آنها نتیجه‌آورد، نداشته‌اند. این مبانی و اندیشه‌ها در نهایت دولتمردان غربی را به مردمانی طرفدار تبعیض و بی‌عدالتی و سلطه چه در داخل کشورهایشان و چه در محیط بین‌المللی تبدیل نموده است. در ادامه پس از بیان معنی و غایت توسعه سیاسی

^۱ استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

در غرب و اشاره به مبانی فکری فلسفی نظام‌های سیاسی غربی، بحران‌ها، نارسایی‌ها و چالش‌های این نظام‌ها را بیان می‌کنیم.

توسعه سیاسی؛ معنا، مفهوم و غایت آن در غرب:

از دیدگاه نویسندگان و صاحب نظران غربی توسعه سیاسی بخشی از مفهوم کلی‌تر توسعه است. بنابراین این مفهوم به گونه خاصی از تغییر و تحولات سیاسی، که زادگاه آن در غرب بوده است، اطلاق می‌شود. توسعه سیاسی از نظر مبانی فکری و فلسفی به اصالت کمیت و مادی‌گرایی، اومانیسیم، لیبرالیسم و فردگرایی می‌رسد و نوع امروزی آن در شکل دموکراسی‌های غربی ظاهر شده است. این مفهوم در جنبه شکلی و ظهوری خود صورتهای گوناگونی یافته و با توجه به نتایج ویژه‌ای که در سرنوشت ملت‌ها و نیز تحولات جهانی داشته است، موضوع نوشته‌ها و بحث‌های مفصل بوده و در سراسر جهان منتقدان جدی و بی‌شماری یافته و حتی در درون کشورها و نظام‌های سیاسی مرتبط با آن منتقدانی که برخی مانند **هابرماس** برای اصلاح آن تلاش نموده و برخی آنرا بسیار نارسا و نامناسب یافته و خواستار دوری جامعه غربی از آن گردیده‌اند، مواجه شده است. اما برخی دیگر مانند ساموئل هانتینگتون و فرانسیس فوکویاما به تمجید از آن پرداخته‌اند.

هانتینگتون در نوشته‌های خود توسعه را یک امر جهانی و ناگزیر می‌داند که با **سکولاریسم فرهنگی** (Cultural Secularization) و **تمایز ساختاری** (Cultural Differentiation) قرین است و در مسیر آن ممکن است بحرانهایی رخ دهد و نیز در مسیر جهانی توسعه به برخورد تمدن‌ها (تمدن اسلامی - کنفوسیونی در مقابل تمدن غربی) منجر خواهد شد. **فوکویاما** نیز معتقد است که مسیری که در غرب به سوی توسعه طی شده است راه همه ملت‌ها خواهد بود و هیچ کس گریزی از آن نخواهد داشت. به معنای دیگر، همه دنیا از نظر فرهنگ و سیاست و اقتصاد در یک فرایند جهانی شدن، غربی و مشابه غرب خواهد شد.

در یک تعریف کلی می‌توان گفت که توسعه سیاسی در کشورهای غربی به نوعی از نظام‌های سیاسی اطلاق می‌شود که پس از گذار از دور رنسانس و سپس عبور از انقلاب صنعتی و انقلاب‌های سیاسی معاصر شکل گرفته و ظاهراً نقش اصلی و کلیدی در صحنه سیاسی را به احزاب سیاسی داده و در برگزیدن دولتمردان به آرای عمومی از طریق شرکت

در انتخابات تکیه داشته و از مجالسی برخوردارند که به تدوین قوانین موضوعه پرداخته و امور مردم و کشور بدین گونه سامان می‌یابد.

طرفداران نظام‌های سیاسی غربی غایت و نهایت توسعه سیاسی را تشکیل چنین نظام‌هایی می‌دانند و معتقدند که برای رشد و توسعه صنعتی، اقتصادی و فرهنگی نیز راهی جز این وجود ندارد.

اما چنانکه می‌بینیم تشکیل نظام‌های دموکراسی غربی نتوانسته راهی به سمت آسایش واقعی انسانها بگشاید و در همین شرایط است که مدرنیزاسیون در غرب به گونه روز افزونی مورد تنفر قرار می‌گیرد. این امر خود را در اعتراضات بنیان برافکن که به دلیل متزلزل شدن اندیشه‌های مدرنیستی در دنیای جدید رخ می‌دهد نشان می‌دهد. امروزه در جهان غرب واژه **پست مدرنیسم** که بیشتر به معنی انتقادات جدی به مدرنیسم است بسیار بکار می‌رود که خود بازگو کننده بحرانهای جدی در زیر بنای فکری و فلسفی اندیشه غربی است. البته به اصطلاح **"پست مدرن‌ها"** نیز در غرب از لاک غربی فکر کردن خارج نشده‌اند و مجدداً در جستجوی مبانی فکری و فلسفی خود از غرب هستند و از نظر روشی از چاله مدرنیسم به چاه نسبی‌گرایی افراطی پست مدرنیسم افتاده‌اند. به یک معنی می‌توان گفت که امروزه بسیاری از نخبگان غربی از اینکه نتیجه دموکراسی‌های غربی در عمل به سلطه زورمداران و زورمداران - و نه نقش واقعی مردم در صحنه سیاست - در داخل کشورها و استعمار طولانی مدت و همیشگی ملل محروم در صحنه بین‌الملل انجامیده است و مفاهیمی هم چون منافع ملی به منافع قشرهای دارای قدرت سیاسی و پایمال شدن حقوق سایرین انجامیده است، شرمندehاند و حقانیت نظام‌های سیاسی غربی را دیگر بر نمی‌تابند.

معتقدان به نظام‌های سیاسی غربی، در تئوری **آزادی** را هدف نهایی خود می‌دانند و اگر از آنان سؤال شود که چرا می‌خواهید آزاد باشید، می‌گویند خود آزادی بزرگترین هدف است. در حالی که می‌دانیم همان گونه که شهید آیت الله سید محمد باقر صدر در کتاب **«سنت‌های تاریخ در قرآن»** گفته است آزادی ظرف است و به مظلوم نیاز دارد و آزادی نمی‌تواند هدف باشد، بلکه وسیله‌ای است برای دستیابی به ارزش‌ها و اهداف دیگر. صدر ادامه می‌دهد که آزادی باید بتواند انسان را به سمت آرمان‌های پاک و بلند الهی ببرد، اما جهان غرب با هدف قرار دادن آزادی، بلای جان بشریت و مایه ننگ و خواری انسان‌ها شده است. غرب از محدود برای خود مطلق ساخته است. (۱)

مبانی فکری فلسفی (هستی شناسی و معرفت شناسی) نظام‌های سیاسی غربی: نظام‌های سیاسی غربی که حد اعلاى توسعه سیاسى در غرب شناخته می‌شوند بر یکسری مبانی فکری فلسفی خاص استوارند. این مبانی، غرب جدید را ساخته و باعث ظهور نوع ویژه‌ای از تمدن، هویت، فرهنگ، سیاست، اقتصاد و اخلاق گردیده‌اند؛ به گونه‌ای که بدون توجه به آنها امکان شناخت این نظام‌ها وجود ندارد.

۱- **مادیگرایی و اصالت کمیت** - از آغاز دوره رنسانس با تغییر در ارزش‌های اجتماعی و غلبه مادیگرایی در میان بخشی ذی نفوذ از متفکران اجتماعی و سیاسی در غرب، مادیگرایی و سکولاریسم مبنای تشکیل ساختارهای سیاسی قرار گرفت و غربی‌ها به جای آنکه مشکلات موجود ناشی از برخی رفتارهای آباء کلیسا و مسیحیت دستکاری شده را چاره کنند، منادی یک تغییر کلی در جهت‌گیری‌های فکری و فلسفی خود شده و به سمت جهان بینی مادی و ایدئولوژی‌های منتج از آن رفتند و در این مسیر نوعی از نظام‌های سیاسی را تشکیل دادند که یکی از مهمترین ویژگی‌های آنها به گفته رنه گتون سیطره کمیت است. (۲)

دکارت می‌گوید انسان یک ماشین است که با جسم بی‌جان تفاوت ندارد جز اینکه ترکیب آن پیچیده‌تر است. اساس روش او بر تحقیقات کمی و آماری است، به گونه‌ای که در مخالفت با روش‌های کیفی به نقد آثار ارسطو و مشائیان پرداخت و روش آنان را مردود دانست. (۳)

مشائیان در عالم طبیعت دو خصوصیت را که عبارتند از **صور جسمیه** یا **نوعیه** (**جوهر** که حقیقت و هویت جسم به آن وابسته است) و **امتداد و بعد مادی** (**عرض**) مورد توجه قرار داده‌اند. جوهر بر خلاف عرض امری معقول و کیفی است که نمی‌شود با نگرش کمی و ارقام آن را شناخت، بلکه باید با سیر و سلوک عقلی، روحانی و یا عرفانی آن را درک نمود. (۴)

بدین صورت غربیان از روش‌های علمی گرفته تا نظریه‌پردازی و از سیاست گرفته تا فرهنگ و اقتصاد و اخلاق و از تدوین قوانین داخلی گرفته تا روابط بین‌الملل و سیاست خارجی اصل مادیگرایی را سرلوحه اهداف و رفتارهای خود قرار دادند. آنها بستر وجودی و پهنه هستی را همین عالم خاکی دانسته و تنها به مظاهر محدود دنیوی نگریسته، تمایلات

و منافع نفسانی و شخصی را اولویت داده و عدالت را در نابودی ضعفا و تقویت اقویا دانستند و بدین گونه بلای جان عالمیان گردیدند.

در این رویکرد اگر گاهی از خدا، اخلاق و سایر موضوعات معنوی سخن به میان آید، مفهوم واقعی آنها مد نظر نیست؛ منظور آنها خدایی است که در امور دخالتی ندارد و مقصودشان از اخلاق مراحل سیر و سلوک و مبارزه با هوی و هوس نیست و این اخلاق نیز به صورت نسبی و مطابق منافع مادی و لذا بدین بیشتر تعریف می‌شود. به عنوان مثال آنا تول فرانس محدوده اخلاق را فقط در حفظ بهداشت می‌داند (۵)

۲- **اومانیسیم، اصالت عقل ابزاری و اصالت قدرت** - زمانی که انسان غربی مادیت را اصل قرار داد و به انکار فرامین الهی پرداخته خود را بی‌نیاز از وحی در تنظیمات اجتماعی معرفی نمود، به نظریه اصالت عقل که ریشه‌های آن در یونان باستان وجود داشت و در عصر رنسانس در اروپا به اوج خود رسید گروید.

طرفداران این نظریه مانند (دکارت، ولتر و غیره) عقل را برای کشف حقیقت کافی می‌دانستند و معتقد به کفایت آن برای سعادت بشر بودند. اما عقل به تنهایی راهی به حقیقت نمی‌برد؛ زیرا وقتی مادگرایی اصل قرار می‌گیرد، عقل تنها به اولویت بخشیدن به منافع شخصی مادی و زیر پا گذاردن منافع عامه در سطوح داخلی و بین‌المللی و در نتیجه تکیه بر ابزارهای مادی برای رسیدن به امیال سلطه جویانه تبدیل می‌شود. این همانی است که ما از آن به عقل ابزاری یاد می‌کنیم. در مقابل این عقل، عقل فطری قرار می‌گیرد، عقلی که با وحی پیوند می‌یابد؛ یعنی عقلی که در اسلام توجه به آن مورد تاکید قرار گرفته است. مادگرایی چهره دیگری را نیز از خود به نمایش می‌گذارد که عبارت است از **اصالت قدرت**. در جهان بینی مادی به ناگزیر قدرت به هدف تبدیل می‌شود، زیرا وقتی همگان تنها به منافع شخصی خود فکر می‌کنند و به گفته **هابز** "انسان گرگ انسان است"، برای اینکه ثبات پدید آید باید **غلبه** صورت گیرد و برای تداوم ثبات نیز داشتن قدرت یک امر کلیدی است و برای سلطه جهانی نیز قدرت حائز اهمیت است. در اینجا همه چیز در غلبه و سیطره معنی می‌یابد چه در داخل و چه در محیط بین‌الملل و از عدالت و رعایت حقوق بشر خبری نیست. استفاده پیاپی غربی‌ها از واژگانی مانند حقوق بشر و مانند آن در واقع چیزی جز فریب و نیرنگ و عوامفریبی نیست؛ زیرا اصولاً آنها نه در مبانی فکری فلسفی

خود به آن واقعاً معتقدند و نه در رفتارهای سیاسی داخلی و خارجی خود آنرا رعایت کرده‌اند.

۳- **لیبرالیسم، فرد گرایی و سرمایه‌داری** - مادیگرایی به گونه‌ای که بیان شد از خود چهره‌های متفاوتی نشان داد که از جمله می‌توان به لیبرالیسم، فرد گرایی، سرمایه داری، سوسیالیسم، نازیسم و غیره اشاره نمود. از آن میان ، لیبرالیسم به دلیل شرایط خاص جوامع غربی تا پیش از رنسانس ، تا حدود زیادی اولویت یافت و همراه با فرد گرایی طرفداران بیشتری جذب نموده مبنای تشکیل نظام‌های سیاسی غربی گردید. نظام اقتصادی طراز دموکراسی های غربی نیز **نظام سرمایه داری** است. در غرب معاصر نظام سیاسی دموکراسی و نظام اقتصادی سرمایه داری دو روی یک سکه اند.

بحران ها و چالش های توسعه سیاسی در غرب:

در سطور پیشین به برخی مسائل، نارسائی ها و چالش ها در نظام های سیاسی غربی اشاره شد. اینک می توان بحران ها و چالش های منتج از این نظام هارا در سه زیر مجموعه فرهنگی - اجتماعی، سیاسی و اقتصادی طرح نمود:

الف - چالش‌های فرهنگی اجتماعی:

در این رابطه موارد زیر قابل توجه اند:

لیبرالیسم که به معنی آزادی گرایی است تا کنون نتایج خود را به گونه‌های متفاوتی در غرب نشان داده است. از جمله مهمترین آنها **از هم گسیختگی اجتماعی و فروپاشی نظام خانواده و پیدایش بیماریهای وحشتناکی مانند ایدز در غرب** می باشد که نتیجه اجرای خام و در برخی زمینه ها لجام گسیخته و یا مبتنی بر اهداف پلید تعبیری مانند آزادی، برابری و حقوق شهروندی است و همراه با **اتفاقات نابهنجار و ساختار شکن** مانند روابط نامشروع جنسی، مقاربت با حیوان، ازدواج با محارم، همجنس‌گرایی و غیره رخ داده است. (۶) بیماری ایدز اول بار از طریق رابطه جنسی یک زن با یک میمون به انسان منتقل شده و سالهاست بالای جان میلیونها انسان در سراسر جهان گشته است. بر خلاف غرب، در اسلام خانواده بر حسب فطرت بشر از جایگاه ارزشمندی برخوردار است و قرآن کریم آن را وسیله ارتباط صحیح میان زن و مرد از طریق ازدواج قرار داده

است (۷) در دیدگاه اسلام پیدایش خانواده با پیوندهای نسبی و سببی، از آیات خداوند و از نشانه‌های ربوبیت اوست (۸).

رهبر فرزانه انقلاب می‌فرماید:

«امروز توده معمولی مردم آمریکا و اروپا... از سست بودن بنیان خانواده رنج می‌برند. زنها و مردها در یک حد از متلاشی شدن خانواده‌ها رنج می‌برند و ناراحتند و این، روز به روز تشدید می‌شود و البته آخرین ضربه است. خانواده محل آسایش انسان است. هیچ انسانی بدون داشتن یک خانواده آسوده و آرام و راحت، مزه زندگی و طعم واقعی حیات انسانی را نخواهد چشید. اینها این بنیان اصیل را متلاشی و منهدم می‌کنند و از بین می‌برند. این، فرهنگ غربی است. نتیجه این آزادی و بی‌بند و باری و فرهنگ برهنگی و اختلاط زن و مرد، همین مسائل است.» (۹).

ایشان درباره رویکرد تبعیض آمیز به زن در غرب نیز فرمودند:

«عقیده من این است که بیشترین جریمه غرب در مسئله زن و خانواده، در نگاهش به زن است... بزرگترین ضربه و اهانت به کرامت زن را همین سیاست غربی دارد انجام می‌دهد. همین فمینیستهای افراطی... یعنی ضایع کردن جنس زن و او را مظه‌ری برای استفاده شهوانی مرد قرار دادن... زن را ضایع می‌کنند. یعنی آنچه‌ان رسم و عرف و عادت لایتخلف شده که کسانی جرأت نمی‌کنند بر خلاف آن رفتار کنند. در یک مجلس رسمی، یک مرد باید با لباس رسمی بیاید، پاپیون بزند، یقه‌اش بسته باشد، آستینش هم تا سر مچ باشد... اما یک خانم در همان جلسه رسمی، حتماً بایستی بخش‌های مهمی از بدنش عریان باشد؛ اگر پوشیده کامل بیاید، محل اشکال است؛ این شده عرف. افتخار هم می‌کنند. در غرب به خصوص در آمریکا و در شمال اروپا کشورهای اسکاندیناوی مراکز مهمی وجود دارد که اصلاً بنای کارش بر عرضه جنسی زن در مقابل مرد است؛ در روزنامه‌ها و مجلات هم تبلیغ می‌شود، هیچ کس هم اعتراض نمی‌کند. این شده عرف... چه ضربه‌ای برای زن از این بالاتر؟ غرب در قضیه زن و خانواده در یک گمراهی و ضلالت عمیقی به سر می‌برد. فقط خانواده نیست؛ بلکه در مورد شخصیت زن، هویت زن، غرب در یک گمراهی عجیبی است.» (۱۰).

بدین ترتیب غرب با تضعیف جایگاه زن و خانواده در امر تعلیم و تربیت انسان، خانواده را که باید به فرموده قرآن کریم محل آسایش و آرامش زن و مرد باشد، به مکانی سرد و بی‌روح تبدیل نموده است.

از سوی دیگر، از زمان انقلاب صنعتی و اختراع ماشین بخار در سال ۱۷۱۲م، سرمایه‌داری و صاحبان بنگاه‌های تولیدی برای تأمین نیروی کار ارزان به فکر جذب زنان در بازار کار و استثمار آنان افتادند. آنها هم چنین برای برآورده شدن امیال سود طلبانه‌شان، از زن به عنوان تبلیغ گر کالا و اشاعه تجمل‌گرایی که از طریق بی‌عفتی انجام می‌شود، بهره گرفتند.

۲- استقرار لیبرالیسم در غرب هم چنین باعث ایجاد سیر صعودی و گسترش ارتکاب به جرم و جنایت در جوامع غربی شده است. یکی از منابع به بررسی این موضوع در یک دوره نود ساله (۱۸۹۸ - ۱۹۰۰) در آمریکا و دلایل آن پرداخته است: «چرا موارد قتل در این دوره در ایالات متحده افزایش یافت؟ هیچ کس نمی‌داند. گمانه‌زنی‌هایی درباره زوال انسجام اجتماعی، بی‌بند و باری دهه ۱۹۶۰، شمار در حال افزایش مردان جوان، خشونت در فیلم‌ها و تلویزیون، تمرین و آموزش خشونت و وحشی‌گری در جنگ ویتنام و پایان یافتن مجازات اعدام به عنوان عوامل این پدیده صورت گرفته است.» (۱۱).

به گفته آلن فوکس فقط در آمریکا هر ساله بیش از ۵۰۰۰ نفر به تعداد نوجوانان قاتل اضافه می‌شود. (۱۲) براندون سنتروال، خشونت‌گرایی جوانان در آمریکا و کانادا را ناشی از نمایش فیلم‌های خشونت دار می‌داند. مقایسه آفریقای جنوبی با آمریکا و کانادا نشان می‌دهد که ورود تلویزیون به این دو کشور باعث دو برابر شدن میزان آدمکشی شده است. (۱۳) یکی از دلایل دیگر این افزایش، رواج تبعیض و بی‌عدالتی ناشی از تفکرات لیبرالی در جوامع غربی بوده است.

۳- بحران‌های معنویت و هویت چالش‌های اساسی دیگری است که گریبان غرب را گرفته است. بحران معنویت خود را در معضلات فرهنگی اجتماعی پیش گفته نشان داده است. این بحران باعث رواج احساس پوچی و ناامیدی در انسانها و گسترش گرایش به مواد مخدر، به گونه‌ای که تجارت این مواد در آمریکا هم ردیف تجارت اتومبیل و فولاد است (۱۴)، و ارقام بالای خودکشی در جوامع صنعتی غربی شده است. بدون معنویت نمی‌توان مفهوم واقعی زندگی را دریافت. آمار خودکشی در میان جوانان و نوجوانان در

کشورهای ثروتمند مانند آمریکا بسیار بالاست. در این کشورها به گفته‌ی روزه گارودی افراد به خاطر نداشتن هدف از دنیا می‌روند. (۱۵).

از سوی دیگر، نظام سرمایه‌داری غربی انسانها را از خود بیگانه و دچار بحران هویت کرده است. **ماکس وبر** با اشاره به بحران معنا در جامعه سرمایه‌داری، بوروکراسی را به ماشینی تشبیه می‌کند که زندگی را از معنا تهی و قفس آهنینی برای انسان می‌سازد که دمکراسی را تهدید میکند. **هربرت مارکوزه** نتیجه این تحولات در جامعه غربی را تولید انسان تک ساحتی می‌داند و می‌گوید: «صنعت - فرهنگ انسان را به پیچ و مهره‌ای بی معنا تبدیل می‌کند.» (۱۶) این ویژگی نظام سرمایه‌داری طرفداران **مکتب فرانکفورت** را به نقد از مدرنیته واداشت. (۱۷).

برخی نویسندگان یکی از علل اساسی مشکلات در جامعه غربی را **فقر اخلاقی** دانسته‌اند که نکته مهمی است: «منظور از فقر اخلاقی، محرومیت از داشتن سرپرستان مهربان، توانا و مسئولیت پذیر است که بتوانند خوب و بد را به نوجوانان و جوانان آموزش بدهند... لذا این فقر یعنی زندگی و رشد در محیطی فاقد افرادی که درسهای زندگی را با رفتار روزانه خود به ما می‌آموزند. (۱۸)

ب - چالش‌های سیاسی:

کارنامه دولتهای غربی در زمینه سیاسی نیز همچون زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی تیره است و برای خود نقطه قابل تقدیری باقی نگذاشته است. طبعاً تا زمانی که غرب قدرت و اعتماد به نفس خود را حفظ نماید، نارسایی‌های سیاسی به حد بحران‌های بزرگ ویرانگر جلوه نمی‌کند و به عبارت دیگر منشاء تحولات بزرگ نمی‌شود. اما همیشه اوضاع بر وفق مراد نمی‌چرخد و نارسایی‌ها میتوانند غربیان را به پرتگاه سقوط سوق دهند. غرب امروزه دیگر اعتماد بنفس پیشین را ندارد و تا حد زیادی از حالت فعال به **منفعل** تبدیل شده و به خود **حالت دفاعی** گرفته است.

در میان نارسایی‌ها و چالش‌های مهم تر سیاسی در غرب دو مورد زیر قابل توجه ترند:

۱ - **استعمار قدیم و جدید** - سلطه طلبی، یکجانبه گرایی، غارت منابع دیگران، اشغال نظامی کشورهای ضعیف در آسیا آفریقا و آمریکای لاتین، نفوذ در دولتها از طریق

روش‌های اطلاعاتی برای تسلیم آنها، دفاع حداکثری از رژیم‌های جعلی و نژادپرست مانند رژیم صهیونیستی، بهره‌گیری از روش‌های عوام‌فریب برای سلطه بر دولت‌ها و ملت‌ها از جمله بهره‌گیری ظالمانه از بحث حقوق بشر و سازمان ملل و شورای امنیت آن سازمان، تهاجم‌های گسترده و هماهنگ رسانه‌ای، بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی حوادث جهان، تعقیب و ترور مخالفان، مجهز کردن حکام وابسته به تسلیحات پیشرفته، استفاده از ژاندارم‌های منطقه‌ای، کنترل جهانیان (از طریق شنودهای مخابراتی و روش‌های اینترنتی و ماهواره‌های جاسوسی) و بسیاری از روش‌های دیگر، از گذشته بر حسب شرایط زمانه توسط دولت‌های غربی انجام شده و جالب است که از نظر آنها این اقدامات حق مسلم آنها نیز دانسته می‌شود. به عبارت دیگر، تفکر اومانستی و آنچه قبلاً تصویر شد غربی‌ها را با عنوان دفاع از منافع ملی، که به معنی منافع استعماری آنهاست، به جان ملل دیگر انداخته و آشکار است که این کارنامه سیاه، نوید بخش اقتدار چالشگران و طغیانی جهانی علیه نظم جهانی مطلوب استعمارگران غربی خواهد شد. در عصر جدید که عصر رسانه‌هاست، ملت‌ها به مرور زمان دشمنان واقعی خود را که با عوام‌فریبی چهره در نقاب کرده‌اند می‌شناسند و غرب سرمایه اجتماعی جهانی خود را از دست می‌دهد.

۲- **کاهش اعتماد عمومی به دولت** - اشاره‌ها و دلایل بسیاری وجود دارد که نشان از کاهش اعتماد مردم به دولت و نظام حاکم در دموکراسی‌های غربی است. **ساموئل هانتینگتون** می‌نویسد: «بی‌اعتمادی به دولت همچون خوردن پای سیب پدیده‌ای رایج در آمریکاست. این پدیده به لحاظ تاریخی، عنصر محوری، پیوسته و متمایز در سنت سیاسی آمریکاست و این ایده که مردم باید به دولت اعتماد داشته باشند به معنای زیر پا گذاشتن جدی این سنت است» (۱۹).

گری اورن می‌نویسد: «پس از ۱۹۶۴ اعتماد تقریباً به شکلی وقفه ناپذیر رو به کاهش گذاشت. در ۱۹۹۴... از هر چهار آمریکایی، سه نفر به دولت اعتماد نداشتند. این وضع امروز تغییر چندانی نکرده است و... روند کلی کاهش اعتماد به دولت از ۱۹۶۴ تا کنون، کما بیش به شکلی مشابه هم در دوره دموکرات‌ها و هم در دوره جمهوری خواهان رخ داده است.» (۲۰)

منبع دیگری از علل این کاهش اعتماد می‌گوید: «از هر ده آمریکایی، هشت نفر به هزینه کردن ناکارآمد و هدر دادن پول (۸۰ درصد) (۲۱) اشاره دارند... بیش از شش نفر از هر ده آمریکایی می‌گویند که صاحبان منافع خاص، قدرت بیش از اندازه ای دارند (۶۵ درصد) و سیاستمدار نیز از شرافت اخلاقی کافی بهره نبرده‌اند (۶۲ درصد)» (۲۲).

یکی از نشانه‌های کاهش اعتماد به دولت **روند رو به کاهش شرکت افراد در انتخابات** در دموکراسی‌های غربی است. رونالد اینگلهارت می‌نویسد در بیشتر این کشورها ماشین‌های حزبی در حال از دست دادن نفوذ خود بر رای دهندگان هستند و عضویت در احزاب تقریباً به میزان نصف چند دهه پیش رسیده و مردم به سیاست بی‌اعتنا شده‌اند. (۲۳)

در میان علل کاهش اعتماد عمومی به دولت می‌توان به:

۱ - **بی‌توجهی به اصول اخلاقی از سوی حاکمان** (مانند بی‌صدقتی، ریاکاری، فساد و تبعیض ناشی از نگرش اومانیستی که این امور اعتماد به نهادهای سیاسی را کاهش می‌دهد).

۲ - **بازی با افکار عمومی** (از طریق سرمایه‌سالاری و نقش کارتل‌ها در پشت صحنه تصمیمات سیاسی و انتخاب دولتمردان).

و ۳ - **گمراه نمودن مردم توسط رسانه‌ها و شگرد های تبلیغاتی تبدیل انسانها به مصرف‌گرا ، خودخواه و ...** (برخی گفته‌اند که در جامعه آمریکا ملتی وجود دارد که تقریباً آموخته‌اند اصلاً بر روی مسائل فکر نکنند (۲۴) و آلکسی دوتوکویل گفته است که کشوری را نمی‌شناسد که در آن به اندازه آمریکا استقلال فکر و بحث این قدر اندک باشد) (۲۵).

اشاره نمود.

ج - چالش‌های اقتصادی:

تشکیل و عملکرد نظام‌های سیاسی غربی با توجه به مبانی فکری خود از قبیل مادیگرایی، اومانیسم، فردگرایی و لیبرالیسم نوعی از نظام اقتصادی را تحمیل نموده است که تنها به سود صاحبان سرمایه و بنگاه‌های بزرگ اقتصادی می‌اندیشد؛ به گونه‌ای که در

موارد بسیاری جنگ و صلح دولتهای غربی رنگ *منافع استعماری اقتصادی* به خود می‌گیرد.

علاوه بر رفتارهای اقتصادی استعماری و تبعیض آمیز دولتهای غربی علیه ملت‌های مختلف در سراسر تاریخ خود، امروزه نموده‌های عینی بی‌عدالتی اقتصادی این نظام‌ها در داخل جوامع شان را نیز می‌بینیم. جنبش *تسخیر وال استریت* (۹۹ درصد) در آمریکاییکی از این نموده‌هاست. نمونه های این حرکت تقریبا در تمامی کشورهای سرمایه‌داری غربی اتفاق افتاد و مردم در تظاهرات ها عنوان می‌داشتند که آنها که ۹۹ درصد افراد جامعه را تشکیل می‌دهند، تحت سلطه یک درصد از افرادی اند که بر همه امکانات دولت و ثروت عمومی جامعه مسلط گشته‌اند. این مساله ناشی از بروز یک *بحران عمیق اقتصادی در غرب* نیز هست که از سال ۲۰۰۷ م آغاز شده و تا کنون ادامه یافته است. این بحران نیز ریشه در افکار اومانستی غربیان و سلطه طلبی‌شان دارد.

نظام سرمایه‌داری با فریب افکار عمومی قدرت را در دست *اقلیتی ثروتمند* متمرکز نموده و امروزه بسیاری حتی در میان اندیشمندان غربی این نظم را غیر انسانی و ناپایدار معرفی و بر خروج از سیطره آن تاکید می‌کنند. یکی از این افراد می‌گوید:

«ما باید مخالفت خود را از این وضعیت نشان دهیم. سرمایه‌سالاری و یا به عبارتی دقیق‌تر، سرمایه سالاری بلامنازع ابر شرکتهای که بر زندگی ما سلطه پیدا نموده و حدود آن را مشخص می‌نماید، مرگ ما را به دنبال خواهد داشت اگر از سیطره آن خارج نشویم. امروزه ما شاهد دستکاری واقعیت‌ها از سوی رسانه‌ها و مسئولان دولتها در جهت پذیرش عمومی نظام‌های سرمایه‌داری هستیم که باید آن را یکی از تهدیدات جدی در برابر آینده جامعه خویش بدانیم. ما باید برای مخاطبان خود واقعیت‌های فراسوی سرمایه‌سالاری را توضیح دهیم.» (۲۶)

نتیجه:

نظام های سیاسی در کشور های صنعتی غرب که برخاسته از تفکرات مادی گرایانه اومانستی اند، مبنا را بر سلطه جویی، قدرت طلبی و اصالت زور در صحنه های داخلی و بین المللی قرار داده و علی رغم اینکه خود را طرفدار حقوق بشر و آزادی معرفی

می‌کنند، در عمل به آن اعتقادی نداشته و کارنامه غیر قابل دفاعی را از خود به جا گذارده‌اند.

آنها که نظام‌های سیاسی خود را حد اعلای توسعه و رشد سیاسی می‌دانند، با نارسائی‌ها، بحران‌ها و چالش‌های بزرگی دست به گریبان شده و برای مخفی نمودن این بحران‌ها، مدام دیگران را دشمن خود خوانده و دوستانشان را تحت عنوان مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی، تروریسم و مانند آن به وحدت و اقدامات هماهنگ علیه دیگران فرا می‌خوانند.

نگاهی به این بحران‌ها و چالش‌ها نشان‌گر یک امر طبیعی برای آینده نظام‌های سیاسی غربی است: آنها اگر اصلاح نشوند - که بعید است اصلاح شوند - در مقابل چالش‌گران قدرتمند فعلی یا آینده تاب مقاومت نخواهند داشت و بدون شک دچار اضمحلال و فروپاشی سیاسی خواهند شد.

پانوشته‌ها:

- ۱ - شهید سید محمد باقر صدر، *سنت‌های تاریخ در قرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا، صفحات مختلف.
- ۲ - محمد مدد پور، *خودآگاهی تاریخی*، تهران: نشر بهار، ج ۱، ۱۳۸۰، ص ۳۵
- ۳ - رنه دکارت، رساله گفتار در روش، مجموعه *سیر حکمت در اروپا*، ج ۱، ترجمه محمد علی فروغی، تهران: نشر زوار، ۱۳۶۷، ص ۱۶۶
- ۴ - منوچهر صانعی، *فلسفه دکارت*، تهران: انتشارات الهدی، ۱۳۷۶، صص ۱۱ - ۵ و ص ۴۷
- ۵ - ویل دورانت، *لذات فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۱۳
- ۶ - به عنوان مثال در قرن ۱۹ نوعی کمون در آمریکا به وجود آمد که در آنها همه مردان و زنان با یکدیگر ازدواج می‌کردند. از آن زمان کمون‌های متعدد دیگری در کشورهای غربی پدید آمده است. آنتونی گیدنز، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، ۱۳۷۴، ص ۴۴۰.
- جامعه‌زوفیلکس یا طرفداران مقاربت با حیوانات تنها در آلمان بیش از صد هزار نفر عضو دارد. نقل از *خبرگزاری فارس* ۱۳۹۲/۴/۶
- ۷ - *قرآن کریم*، سوره مومنون ۷ - ۵، معارج ۳۱ - ۲۹، بقره ۳۵، اعراف ۱۹ و طه ۱۱۷
- ۸ - *قرآن کریم*، سوره فرقان ۵۴
- ۹ - سخنرانی مقام معظم رهبری در ۱۳۶۸/۹/۱۵، *حدیث ولایت*، ج ۳، صص ۶۳ - ۶۲
- ۱۰ - بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در *سومین نشست اندیشه‌های بنیادی* با موضوع زن و خانواده ۱۳۹۰/۱/۱۴
- ۱۱ - جین میسن بریج، *فرسایش قدرت نرم، مردم، دولتها و اعتماد*، ویراستاران جوزف نای، فیلیپ زلیکو، دیوید کینگ، ترجمه سعید میرترابی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۸، ص ۲۷۸ و ص ۳۰۲.

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

اربدی‌بشت و خرداو ۱۳۹۳

- ۱۲- فرانکلین زیمرینگ، "جوانان و خشونت، درس‌هایی از تجربه آمریکا"، ترجمه مصطفی دولتیار، در: *خشونت و جامعه*، به اهتمام اصغر افتخاری، تهران: سبز، ۱۳۷۹، صص ۲۸۴ - ۲۸۳
- ۱۳ - حسین سیف زاده، *معمای امنیت و چالش‌های جدید غرب*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳، ص ۱۱۲
- ۱۴ - روزه، گارودی، *آمریکا پیش‌نماز انحطاط*، ترجمه قاسم صنعوی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۲۰
- ۱۵ - همان
- ۱۶ - اریش فروم، *گریز از آزادی*، ترجمه عزت‌اله فولادوند، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۳، ص ۱۵۸
- ۱۷ - آنتونی گیدنز، *پیامدهای مدرنیت*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۱۲۳
- ۱۸ - فرانکلین زیمرینگ، *پیشین*، ص ۲۷۴
- ۱۹ - گری اورن در: *فرسایش قدرت نرم، پیشین*، صص ۱۸۳ - ۱۸۲
- ۲۰ - همان
- ۲۱ - نمونه‌های هدر دادن پول مردم آمریکا براه انداختن جنگ‌های بسیار پر هزینه و در مواقع زیاد شکست خورده و مداخله‌های نظامی پیاپی در آسیا (ویتنام، عراق، افغانستان و غیره)، آفریقا (نمونه لیبی دوبار در زمان ما تاکنون) و آمریکای لاتین و هزینه کردن‌های کلان برای یارگیری جهانی از جمله دادن رشوه‌های کلان در سطح بین‌المللی و غیره بوده است.
- ۲۲ - روبرت جی، بلندون، و دیگران، در: *فرسایش قدرت نرم، پیشین*، ص ۴۱۶
- ۲۳ - رونالد اینگلهارت، در: *فرسایش قدرت نرم، پیشین*، صص ۴۵۱ - ۴۵۰
- ۲۴ - ولادیمیر پوزار، *ایالات نامتحد*، ترجمه محمد قاضی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱، ص ۱۸
- ۲۵ - روزه گارودی، *پیشین*
- ۲۶ - رابرت جنسن، "نگاهی به جنبش سرمایه‌ستیزی"، *سیاحت غرب*، ش ۵۲، ص ۸۶، به نقل از www.Commondreams.org